

کواپن و موجّهات

فرشته نباتی*

چکیده

کواپن، فیلسوف تحلیلی قرن بیستم در طی حدود ۲۰ سال (۱۹۶۱ - ۱۹۴۱) مقالاتی در باب منطق موجّهات نگاشته و ایراداتی به آن وارد کرده است. سالهاست که این ایرادات مورد بحث جدی منطقیون بوده است و اکثر کسانی که در باب موجّهات سخنی گفته اند، خود را ملزم دیده اند که موضعشان را نسبت به این اشکالات روشن کنند. در این مقاله در پی آنیم که انتقادات کواپن را مطرح کرده، راه حل‌های مختلفی که برای حل مشکلات ارائه شده را بررسی کرده و آنها را مورد ارزیابی قرار دهیم.

واژگان کلیدی: موجّهات، ضرورت، جهت شی، جهت قضیه، ذات کرابی.

از اواسط قرن بیستم چه در حوزه منطق و چه در حوزه فلسفه، هر گاه بحث موجّهات مطرح می شود اغلب، نقدهای کواپن به آن هم مطرح می شود. نقدهای کواپن چنان مهم شمرده شده که هر فیلسوف و منطق دانی که بحثی جدی از موجّهات را مطرح کرده خود را ناچار دیده تا موضعش را در مقابل این نقدها مشخص کند. طرح نقدهای کواپن در طول حدود ۶۰ سال اخیر باعث شده که در ضمن تلاش افراد برای پاسخگویی به آنها، بسیاری از مطالب مربوط به این حوزه به صورتی دقیق تر مورد بررسی قرار گیرد و زوایای تاریک بحث روشن شود. در طول تاریخ تفکر بسیار شاهد بوده ایم که مطالب خام زیر فشار

*. استادیار گروه فلسفه دانشگاه علامه طباطبایی:

تهران، سعادت آباد، خیابان علامه طباطبایی جنوبی، دانشکده ادبیات و زبانهای خارجی دانشگاه علامه طباطبایی، گروه فلسفه. fnabati@yahoo.com

نقدهای قوی بسیار پخته‌تر و روشن‌تر مطرح شده‌اند نقد کواین هم از جمله همین موارد است بنابراین بررسی سوال و جوابهای مربوط به این بحث موجب بصیرتهای نیکویی خواهد بود. کواین در آثار متعددی اشکالات خود را مطرح کرده. در انتهای مقاله فهرستی از این آثار را ارائه خواهیم کرد.

نقدهای کواین به منطق موجهات

در مواجهه با منطق موجهات پرسشهای مختلفی ممکن است مطرح شود. اینکه آیا برخی از این نظامها بر بقیه ارجحیت دارند؟ کدام نظام، مناسب استفاده در چه زمینه‌ها و شرایطی است؟ ... اما اشکالات کواین از این سنخ سوالات نیست. او به اصل وجود چنین نظامهایی معترض است. در واقع کواین می‌گوید ترکیب جهات یا منطق کلاسیک مخصوصاً منطق محمولات، استلزامات و توابع فلسفی دارد و منطق دانان بدون توجه به چنین استلزاماتی دست به این ترکیب زده و منطق موجهات را بنا کرده‌اند. خود کواین به هیچ وجه این استلزامات را بر نمی‌تابد و تأکید می‌کند که ما اصلاً نیازی به این نظامها نداریم تا به واسطه آن نیازها مجبور به استفاده از منطق موجهات و پذیرش توابع آن شویم همانطور که خانم هاک اشاره می‌کنند، می‌توان اشکالات و نقدهای کواین به موجهات را در سه دسته جای داد: (هاک، ۱۳۸۲، صص ۲۶۱-۲۶۵).

۱. انگیزه‌ای که موجب ایجاد و گسترش نظامهای موجه است ناشی از یک خلط می‌باشد.
 ۲. ما از صوری سازی^۱ اهدافی داریم و نظامهای موجه برای هیچیک از آن اهداف لازم نیستند.
 ۳. تفسیر منطقهای موجه مشکلات عجیبی پدید می‌آورد.
- درواقع، دغدغه اصلی و اولیه کواین، بخش سوم این سه گانه است. در قسمت اول او نقطه آغازین و نحوه شکل‌گیری این نظامها را نقد می‌کند و در قسمت دوم، اصل نیاز به این نظامها را رد می‌کند تا وقتی مشکلات مطرح شده در بخش سوم را می‌آورد بتوان نتیجه گرفت این نظامهای پرمشکل را می‌توان به راحتی کنار گذاشت.
- مادراپتدابه طور مختصر دو نقد اولیه را مطرح می‌کنیم و در بخشهای بعدی نقد سوم کواین که بحث اصلی او در باب موجهات و همان چیزی است که منطق دانان را برانگیخته تا در صدد پاسخگویی برآیند را به طور مفصل بررسی می‌کنیم.
- قبل از ورود به بحث باید تذکر دهیم که کواین در متون خود وقتی از وجوه سخن می‌گوید همه جا از "ضرورت" بحث می‌کند خود او می‌گوید: ما عملگرهای موجه بسیاری داریم ولی اینها به سادگی به وسیله هم قابل تعریف هستند مثلاً عدم امکان، ضرورت نقیض است پس اگر تنها در مورد یکی از اینها بحث کنیم کافی است. در اینجا ضرورت را انتخاب می‌کنیم (Quine, 1976, p. 158).

۱- انگیزه ایجاد موجهات انگیزه‌ای مبتنی بر یک خلط است.

در سال ۱۹۱۸ منطق موجهات جدید به وسیله لوئیس پایه‌گذاری شد. در نظام منطقی راسل و وایتهد، $P \rightarrow Q$ اینطور قرائت می‌شد که « P به طور مادی مستلزم Q است»^۲. لوئیس می‌گوید چنین چیزی برای نشان دادن رابطه استلزام که در منطق از اهمیت محوری برخوردار است بسیار ضعیف است و با این ایده دست به کار بنای منطق موجهات می‌شود.

کواين می‌گوید: «استلزام مادی»^۳ یک قرائت نادرست دستوری از « \rightarrow » است، زیرا « \rightarrow » یا «اگر - پس» دو جمله را به هم متصل می‌کند ولی «مستلزم است» یک فعل است که نام‌های دو جمله را به هم مرتبط می‌کند و بنابراین رابطه میان جملاتی که برای هر یک نامی گذاشته شده را بیان می‌کند یا به عبارت دیگر « \rightarrow » عملگری است که روی جملات عمل می‌کند و جمله می‌سازد در حالی که «استلزام مادی» یک محمول دو موضعی است. بنابراین در اینجا خلطی میان استعمال^۴ در $P \rightarrow Q$ و بیان^۵ در « P مستلزم Q است» واقع شده است (Quine, 1976, p. 165/ 1960, p. 196).

این خلطی است که لوئیس مرتکب آن شده و به واسطه این خلط درصدد ارائه رابطه «استلزام اکید»^۶ و بنای منطق موجهات برآمده است.

خانم مارکوس در مورد این مسأله می‌گوید به نظر کواين چنین خلطی انجام شده ولی نه اینکه منطق موجهات مستلزم این خلط است (Marcus, 1993, p. 216). خود کواين هم این توجه خانم مارکوس را توجه خوبی دانسته و می‌گوید نکته‌ای که من به آن اشاره کردم نکته‌ای تاریخی بوده ولی پس از توضیحاتی می‌گوید گرچه منطق موجهات مستلزم این خلط نیست ولی معمولاً منطق‌دانانی که وارد این وادی می‌شوند دچار این خلط می‌شوند (Quine, 1976, p. 179).

۲- نیازی به منطق موجهات نداریم.

کواين معتقد است که هدف از صوری‌سازی استدلال‌ات غیر صوری آن است که به یک زبان دقیق مناسب برای علم نایل شویم و برای وصول به چنین هدفی نیازی به مفاهیم موجه نداریم.

حتی اگر ادعای کواين در مورد هدف از صوری‌سازی استدلال‌ات غیر صوری را بپذیریم اینکه برای رسیدن به چنین هدفی به مفاهیم موجه نیازی نیست قابل مناقشه می‌باشد.

مثلاً یکی از مفاهیمی که در مباحث علمی اساسی است و به نظر می‌رسد تنها با استفاده از موجهات می‌توان آن را توضیح داد مفهوم «تمایل»^۷ است (مفاهیمی مثل «قابل حل بودن» و «شکستی بودن») «قابل حل بودن» یک ماده در آب یعنی اینکه ممکن نیست این ماده در آب قرار بگیرد و حل نشود و این تنها به این معنا نیست که اگر در آب قرار بگیرد حل می‌شود. استلزام مادی برای بیان این مفهوم کافی نیست چون یک جمله شرطی حاکی از استلزام مادی در صورت کذب مقدم صادق است ولی

هیچکس نمی‌گوید « x حل پذیر است» صادق است تنها چون x هرگز در آب قرار نگرفته است. در صورتی که جمله «اگر x در آب قرار می‌گرفت حل می‌شد» در این حالت صادق است. برای بیان چنین مفاهیمی نیاز به موجهات یا شرطیاتی داریم که محکوم به ضرورت باشند.

خود کواین می‌گوید ما می‌توانیم این شرطیات را چنین تبیین کنیم: x حل پذیر است یعنی: (X) ساختار داخلی شبیه به y دارد که در آب قرار داده شده و حل شده است) ($\exists y$) یعنی خاصیت ذرات میکروسکوپی و ترکیب خاص آن توده باعث می‌شود تا آب آن را حل کند و حل‌پذیری می‌تواند معادل با این مشخصه‌ها (خاصیت ذرات میکروسکوپی و ترکیب خاص آنها) باشد. او می‌گوید البته الفاظی حاکی از تمایل هم وجود دارند که ما فعلاً نمی‌توانیم مشخصه‌های توضیح دهنده آنها را دریابیم. مثال خود او لفظ «هوشمند بودن»^۱ است. او می‌گوید: حل‌پذیری، ظرفیت حل شدن در آب است، هوشمند بودن ظرفیت یادگیری یا حل مسائل است. شیمی مفهوم حل‌پذیری را با مکشوف کردن مشخصه‌های توضیح دهنده روشن کرده است ولی مفهوم هوشمند بودن چندان روشن نشده ما حتی نمی‌دانیم که این خصوصیات توضیح دهنده را در شیمی سلولهای عصبی می‌توانیم بیابیم یا در توپولوژی شبکه عصبی یا در هر دو یا در جای دیگر. امروزه هوشمند بودن در جایی قرار دارد که حل‌پذیری سالها پیش در آنجا بود. در اینگونه موارد ارجاع به یک ساختار داخلی یا خصوصیات توضیح دهنده چیزی بیش از یک نکته امیدوار کننده نیست که سیر علم بالاخره به جایی می‌رسد که این خصوصیات را بشناسد (Quine, 1976, pp70 – 76)

دو اشکال می‌توان بر تبیین کواین وارد کرد:

الف) در این تبیین در واقع گفته شده، از چیزهایی که دارای ساختار واحدی هستند انتظار صفات واحدی می‌رود و وقتی در مورد یکی از آنها چیزی مشاهده می‌شود در مورد بقیه هم انتظار همان چیز را داریم. ولی می‌توان مواردی دارای ساختار واحد را فرض کرد که هیچیک تمایل مفروضی را بروز ندهند و ولی ما آن تمایل را به همه آنها نسبت می‌دهیم. کواین نمی‌تواند چنین مواردی را تبیین کند. مثلاً «تمامی ایستگاههای انرژی اتمی در معرض آن‌اند که در وضعیت خاصی منفجر شوند؛ هر چند تا به حال، احتیاط‌های انجام شده این اطمینان را ایجاد کرده است که وضعیتهای مذکور به وجود نیابند به طوری که هیچیک از ایستگاهها هرگز منفجر نشده‌اند» (هاک، ۱۳۸۲، ص ۲۶۴). در اینجا هیچ‌یک از موارد فعلیت یافته تمایل مورد اشاره را بروز ندهند اما مواردی هم وجود دارند که ما درباره تمایلی در آنها سخن می‌گوییم که اساساً تا به حال خود این موارد فعلیت نیافته‌اند تا تمایل مورد نظر را بروز دهند مثلاً در فیزیک گفته می‌شود «جسمی که هیچ نیرویی بر آن وارد نشود اگر ساکن باشد، ساکن می‌ماند و اگر در حرکت باشد به حرکت مستقیم الخط یکتواخت خود ادامه خواهد داد.» در حالی که ما نمی‌توانیم شینی داشته باشیم که هیچ نیروی خارجی بر آن وارد نشود. چنین مواردی از موارد اساسی در علوم هستند ولی تبیین کواین قادر به روشن کردن آنها نیست.

ب) کواین می‌گوید الفاظی مثل «تمایل» واقعاً متعلق به علم نیستند بلکه آنها تا وقتی در علم به کار می‌روند که علم ناقص است ولی اگر ساختار مربوط شناخته شد می‌توان این الفاظ را کنار گذاشت.

در اینجا در واقع کواپن با توسل به یک علم کامل و تمام شده، این الفاظ را زاید می‌داند در حالی که دانشمندان وقتی از علم سخن می‌گویند منظورشان آن علم کامل و تمام شده نیست بلکه همین جریان پیش رونده جاری را علم می‌دانند و در این جریان، به کار گیری الفاظی مثل تمایل اساسی است و تبیین این الفاظ هم نیاز به موجهات دارد (هاک، ۱۳۸۲، صص ۲۶۵ - ۲۶۴).

۳ - منطق موجهات مارا با مشکلاتی مواجه می‌کند.

نقد کواپن در این بخش را می‌توان در دو قسمت مطرح کرد.

۱- ۳. مشکلاتی که در منطق موجه جملات با آنها روبرو هستیم.

۲- ۳. مشکلاتی که در منطق موجه محمولات با آنها روبرو هستیم.

کواپن در سال ۱۹۵۳^۹ در مقاله ای تحت عنوان Three Grades of Modal Involvement

درجات مختلف استفاده از مفاهیم موجه را بررسی کرده و می‌گوید تصور ضرورت سه درجه دارد:

i. در پایین ترین درجه، ضرورت، محمول جمله است و بنابراین به نام جملات متصل می‌شود مثلاً ما می‌نویسیم « $\Box(9 > 5)$ » در اینجا محمول ضرورت به یک نام متصل شده که نام جمله‌ای است که ما به وسیله این محمول می‌گوییم ضروری است. در اینجا در واقع می‌گوییم جمله « $9 > 5$ » صدق ضروری دارد.

ii. این درجه از ضرورت (i) قویتر است در اینجا ضرورت، عملگر جمله است که به نام جمله متصل نمی‌شود بلکه مثل عملگر نقیض به خود جمله متصل می‌شود. ضرورت در اینجا قید جمله است « $\Box(9 > 5)$ »

iii. این درجه قویتر از دو درجه قبلی می‌باشد در اینجا ضرورت نه تنها به جملات بسته بلکه به جملات با متغییر آزاد هم متصل می‌شود مثلاً « $\Box(9 > 5)$ » (Ex).

در منطق موجه جملات ما حداکثر به درجه دوم موجهات نیاز داریم. کواپن گر چه این دو درجه را هم بی‌مسئله نمی‌داند ولی حداقل آنها را به درجه (iii) که در منطق موجه محمولات مورد نیاز است ترجیح می‌دهد.

۱-۳- نقد منطق موجه جملات

در منطق موجه جملات، ضرورت و امکان به عنوان عملگر جمله در نظر گرفته می‌شوند (درجه ii). اگر ما با عملگرهای یکتا سر و کار داشته باشیم (تعداد وجوه بیش از یکی نباشد) می‌توان مثلاً « $2+2=4$ » را شکل نحوی دیگری از « $2+2=4$ » در نظر گرفت. پس « $\Box A$ » را می‌توان اینطور تعبیر کرد که « A منطقاً صادق است» یا « A یک قضیه است» اما اگر بگوییم « $\Box A$ یعنی « A » یک قضیه (فرمول معتبر) از L است پس « $\Box A$ » را می‌توان اینطور تعبیر کرد که « $\Box A$ » قضیه ای از M است (M فرازبان L است). به عبارت دیگر، عملگرهای موجه مکرر همه از یک نوع نیستند بلکه هر یک به قضیه یا صدق منطقی در یکی از زبانهای سلسله ای از زبانها اشاره می‌کند ولی معمولاً نظامهای منطقی موجه،

عملگرهای موجه مکرر را یک جور و یکنواخت تعبیر می‌کنند.

کواپن معتقد است گزاره‌های موجه گزاره‌هایی هستند که درباره بحوه‌ای که درباره چیزها سخن می‌گوییم می‌باشند یعنی جهات از نظر او جهت قضیه^{۱۱} (در مقابل جهت شیء^{۱۲}) هستند. اما جمله‌ای که عملگر ضرورت بر سر آن می‌آید درصدد بیان چیست؟ کواپن ضرورت جمله را به معنای تحلیلی بودن آن می‌داند. او می‌گوید «یک جمله به شکل «ضرورتاً...» صادق است اگر و تنها اگر جمله‌ای که ضرورتاً بر سر آن آمده تحلیلی باشد و یک جمله به شکل «امکاناً...» کاذب است اگر و تنها اگر نقیض جمله‌ای که امکاناً بر سر آن آمده تحلیلی باشد.»^{۱۳} (Quine, 1963, p. 143).

اما اگر ضرورت جمله به معنای تحلیلی بودن آن است چرا از همان مفهوم تحلیلی بودن استفاده نکنیم؟ چرا بگوییم «ضرورتاً ۹ بزرگتر از ۷ است» و نگوئیم «۹ بزرگتر از ۷ است» تحلیلی است؟ کواپن می‌گوید خود منطقی‌دانان آگاهند که متون حاوی گیومه را نمی‌توان مسور کرد در حالی که متونی که حاوی ضرورت و امکان است را مسور می‌کنند (البته خود لوئیس منطقی موجه محمولات را ارائه نکرد و این کار بعد از او توسط خانم مارکوس انجام شد).

اما آیا مسور کردن متون موجه قابل قبول تر از مسور کردن متون حاوی گیومه است؟ (Quine, 1960, p. 197) و این همان اشکال اساسی کواپن به منطقی موجه محمولات است که در قسمت بعدی درصدد بیان آن هستیم.

۲-۳- نقد منطقی موجه محمولات

کارناب می‌گوید «هر نظام منطقی موجهات بدون محمولات تنها از این جهت جالب است که پایه و اساس برای یک نظام گسترده‌تر که در بردارنده محمولات است قرار گیرد اگر بفهمیم که چنین نظام گسترده‌تری ناممکن است احتمالاً منطقی‌دانان کاملاً از منطقی موجهات دست‌می‌کشند» (به نقل از Follesdal, 2004, p. 203).

خود کواپن هم می‌گوید: «اگر فرد نخواهد بر سر جملاتی که عملگر موجه دارند سور بیاورد، استفاده از این عملگر تنها بر سر یک جمله و بیان اینکه این جمله، تحلیلی است هیچ مزیتی ندارد (Quine 1963, p. 155).

پس اگر منطقی موجهات مطلوب است در واقع این مطلوبیت در منطقی موجه محمولات است ولی عمده اشکالات و نقدهای کواپن به همین بخش وارد شده است چون از نظر او ترکیب جهت و سور در جملات مشکلاتی به بار می‌آورد. کواپن معتقد است که در منطقی محمولات، به وسیله سورها ما درباره چیزها سخن می‌گوییم ولی گزاره‌های موجه گزاره‌هایی هستند که درباره بحوه‌ای که درباره چیزها سخن می‌گوییم هستند (یعنی جهات از نظر او جهت قضیه است و نه جهت شیء) پس وقتی سورها و عملگرهای موجه ترکیب می‌شوند مشخص نیست که درباره چه چیزی سخن می‌گوییم.

اما سیری که کواپن برای بیان مشکلات منطقی موجه محمولات طی می‌کند:

متون موجه شفافيت ارجاعي ندارند

متونی که در آنها نامها و متغیرها به نامیده‌ها و اشیاء معین اشاره نمی‌کنند متونی هستند که شفافیت ارجاعی ندارند. کواين برای این متون مشخصه‌هایی را مطرح می‌کند او می‌گوید در اینگونه متون نه اصل جانشینی دو طرف این همانی معتبر است و نه می‌توان آنها را مسور به سور وجودی کرد و این ویژگیها (شفافیت ارجاعی، جانشینی دوطرف این همانی و مسور شدن به سور وجودی) چنان با هم ارتباط دارند که اگر متنی فاقد یکی از این ویژگیها باشد، دو ویژگی دیگر را هم نخواهد داشت (Quine, 1963, p. 145). کواين برای اینکه نشان دهد متنهاي موجه، شفافیت ارجاعی ندارند نشان می‌دهد که هم اصل جانشینی در مورد آنها قابل اعمال نیست و هم جملات موجه را نمی‌توان مسور به سور وجودی کرد.

(I) کواين می‌گوید یکی از اصول حاکم بر این همانی، اصل جانشینی یا اصل غیرقابل تمایز بودن دو طرف این همانی است. این اصل می‌گوید: اگر یک جمله صادق حاکی از این همانی داشته باشیم، در هر جمله صادق دیگر می‌توان یکی از دو طرف این همانی را جایگزین دیگری کرد و جمله به دست آمده جمله صادقی خواهد بود. ولی می‌توان مثالهایی یافت که این اصل را نقض می‌کنند مثلاً:

سعدی = مشرف‌الدین مصلح بن عبدالله شیرازی

«سعدی» چهار حرف دارد

این دو جمله هر دو صادق هستند ولی اگر در جمله دوم، به جای سعدی، مساوی آن را قرار دهیم خواهیم داشت: «مشرف‌الدین مصلح بن عبدالله شیرازی» چهار حرف دارد که جمله کاذبی است. کواين می‌گوید چنین مواردی که نمی‌توانیم در آنها جایگزینی انجام دهیم نشان می‌دهد که موردی را که از آن بحث می‌کنیم، «ارجاعی صرف»^{۱۳} نیست یعنی اینکه آن جمله نه تنها وابسته به شیء مورد نظر است بلکه به شکل نام هم بستگی دارد.

نامهایی که در میان علامت گیومه قرار دارند چنین حالتی دارند و ارجاعی صرف نیستند. نامی که در داخل گیومه قرار گرفته تنها بخشی از یک نام بلندتر است که جز این بخش، دارای دو علامت گیومه هم می‌باشد. جایگزینی در مورد یک نام در چنین زمینه‌ای موجه‌تر از مثلاً جایگزینی کلمه‌ای مترادف بیم در بیمه یا سار در ساری نمی‌باشد.^{۱۴}

متن دارای گیومه تنها موردی نیست که وقوع ارجاعی یک نام را از بین می‌برد مثلاً:

پایتخت ژاپن = توکیو

علی گمان می‌کند که توکیو در چین واقع شده.

اگر این دو جمله صادق باشد و بر اساس این همانی جمله اول در جمله دوم، جایگزینی انجام دهیم خواهیم داشت:

علی گمان می‌کند که پایتخت ژاپن در چین قرار دارد.

و این، جمله‌ای کاذب است.

متن‌هایی مثل « نا آگاه است که ...»، « باور دارد که ...»، « می‌داند که ...»، « می‌گوید که...»، «شک دارد که ...»، « شگفت زده شده از اینکه ...» شبیه متن دارای گیومه هستند. چنین متن‌هایی را متن‌های دارای ابهام ارجاعی می‌نامیم.^{۱۵}

متن‌های موجه نیز دارای ابهام ارجاعی هستند. مثلاً این جمله صادق است که:

① ضرورتاً ۹ بزرگتر از ۷ است.

و این گزاره بیانگر این همانی هم صادق است:

② تعداد سیارات = ۹

اگر بر اساس این همانی ② در ① جایگزینی انجام دهیم خواهیم داشت:

③ ضرورتاً تعداد سیارات بیشتر از ۷ است.

و روشن است که ③ جمله‌ای کاذب است.

II) کواین در مقاله معروف خود « در باب آنچه هست^{۱۶} » با بحث از اسامی بدون مسمی و وصفهای خاص بدون مصداق، در مورد تز مشهور خود مبنی بر اینکه « بودن یعنی مقدار یک متغیر بودن» مفصلاً بحث می‌کند و می‌گوید که چطور می‌توان اسامی و اوصاف را از جمله حذف کرد و نقش عبارتهای اسمی را به متغیر سورها واگذار کرد (کواین، ۱۳۷۴، صص ۲۵۰ - ۲۳۱). او می‌گوید در یک تئوری، نهایتاً باید اشیاء مورد اشاره نه به عنوان چیزهایی که با الفاظ مفرد نامیده شده‌اند بلکه به عنوان ارزشهای متغیرها محسوب شوند. بنابراین اگر ابهام ارجاعی وضعی در متون است باید نشان داد که همانطور که این ضعف در مورد الفاظ مفرد وجود دارد در مورد جملات مسور هم وجود دارد. چون بحث ما در مورد موجهات است، متونی که به واسطه الفاظ موجه دارای ابهام ارجاعی هستند را در نظر می‌گیریم.

① ضرورتاً ۹ بیشتر از ۷ است یا $\square(9 > 7)$

ما با اعمال قاعده معرفی سور وجودی می‌توانیم از این جمله، نتیجه بگیریم که:

④ (ضرورتاً x بزرگتر از ۷ است) $(\exists x)$ یا $(\exists x)(\square(x > 7))$

اما این عددی که ضرورتاً بزرگتر از ۷ است چیست؟ مطابق ① که ④ از روی آن بدست آمده است، آن عدد ۹ است ولی ۹ یعنی تعداد سیارات منظومه شمسی و این فرض با این واقعیت که ③ (ضرورتاً تعداد سیارات بیش از ۷ است) کاذب است، ناسازگار است. در یک جمله، ضرورتاً بیشتر از ۷ بودن خصیصه یک عدد نیست بلکه وابسته به روشی است که این عدد از آن روش به دست آمده^{۱۷} به طور کلی، ضرورتاً یا به طور امکانی چنین و چنان بودن ویژگی یک شیء نیست بلکه بستگی به روشی دارد که به وسیله آن به شیء اشاره شده است. کواین می‌گوید اگر در منطق محمولات موجه نیازمند آنیم که عدد ۹ خاصیت ضرورتاً بزرگتر از ۷ بودن را داشته باشد ذات‌گرایی را هم بپذیریم به این معنا که بپذیریم که برخی از اشیاء بعضی از خواصشان را ضرورتاً یا ذاتاً دارا هستند ولی کواین به هیچ وجه ذات‌گرایی را نمی‌پذیرد.^{۱۸}

پس مشکل اساسی که با بنا کردن منطق موجه محمولات و مسور کردن جملات موجه بسا آن روبرو

می‌شویم آن است که یک نظام منطقی ما را ملتزم به پذیرش موضعی فلسفی می‌کند یعنی منطق موجهات ما را ملتزم به پذیرش ذات‌گرایی می‌کند و این موضع فلسفی به هیچ وجه مورد پذیرش کواين نیست. در واقع کواين از ضرورت فقط جهت قضیه را می‌پذیرد و جهت شی را ذات‌گرایی می‌داند پس اگر در جایی عملگر ضرورت بر سر جمله ای با متغیر آزاد قرار گرفت ما با مسأله ذات‌گرایی روبرو هستیم.

کواين می‌گوید ما می‌توانیم به طریقی از مشکلاتی که تا اینجا از آنها بحث شد اجتناب کنیم به این ترتیب که قیودی بر عالم سخن یا دامنه قرار دهیم. یعنی اشیایی که نمی‌توانند در متون موجه جایگزین شوند را از دامنه سخن بیرون کنیم ولی چه اشیایی در چنین جهان تصفیه شده‌ای باقی خواهند ماند؟ شیء x برای باقی ماندن باید این شرط را داشته باشد. اگر s جمله‌ای حاوی یک مورد ارجاعی از نام x باشد و g از s با جایگزینی هر نام دیگری از x به دست آمده باشد، پس g و s نه تنها باید در ارزش صدق یکسان باشند حتی باید وقتی «ضرورتاً» و «امکاناً» به عنوان پیشوند بر سر آنها می‌آید هم، ارزش صدق یکسانی داشته باشند. بنابراین سیاره ونوس به عنوان یک شیء مادی از دامنه بیرون می‌رود چون دارای نامهای متفاوت «ونوس»، «ستاره شامگاهی» و «ستاره صبحگاهی» می‌باشد. اگر می‌خواهیم متن موجه ابهام ارجاعی نداشته باشد مطابق با این سه نام باید سه شیء داشته باشیم، نه یکی (مثلاً مفهوم ونوس، مفهوم ستاره شامگاهی و مفهوم ستاره صبحگاهی) همینطور 9 به عنوان عددی میان 8 و 10 نمی‌تواند در دامنه باشد چون دارای دو نام متفاوت « 9 » و «تعداد سیارات منظومه شمسی» است. اگر نمی‌خواهیم متون موجه ابهام ارجاعی داشته باشند مطابق با این دو نام باید دو شیء داشته باشیم نه یکی (مثلاً مفهوم 9 و مفهوم تعداد سیارات. این مفاهیم عدد نیستند چون یکی از اینها نه مساوی نه کمتر و نه بیشتر از دیگری است.)

به عبارت دیگر کواين می‌گوید هر دو شرطی که شیء (x) را مشخص می‌کنند باید ضرورتاً معادل باشند این شرط را می‌توان چنین نشان داد فرض کنید Gx و Fx دو شرطی باشند که x را به طور منحصر به فرد مشخص می‌کنند این دو باید ضرورتاً معادل باشند. یعنی:

$$C : ((y)(F_y \equiv y = x) \& (y)(G_y \equiv y = x)) \rightarrow \Box(y)(F_y \equiv G_y)$$

با پذیرش شرط C ، اصل جانشینی هم برقرار است.

$$I : (x)(y)((x = y) \& F_x) \rightarrow F_y$$

ولی پذیرش شرط C دو نتیجه غیر قابل قبول هم خواهد داشت.

الف- یکی از این نتایج غیر قابل قبول از نظر کواين این است که همه این‌همانی‌ها ضروری خواهند شد (Quine, 1963, p. 156).

$$\Box(x = x) \quad \text{ما این قضیه صادق را داریم که}$$

این قضیه با I نتیجه می‌دهد که:

$$(x)(y)((x = y) \& \Box(x = x)) \rightarrow \Box(x = y)$$

یعنی: $(x)(y)((x = y) \rightarrow \Box(x = y))$

و این یعنی همهٔ این‌همانی‌ها ضروری هستند ولی این سختی نیست که به راحتی بتوان آن را پذیرفت مثلاً ستاره صبحگاهی=ستاره شامگاهی به نظر کوااین یک این‌همانی است که نمی‌توان آن را ضروری دانست.

ب- یک نتیجه غیر قابل قبول‌تر آن است که با شرط C می‌توان ثابت کرد که $p \rightarrow \Box p$ و این یعنی از میان رفتن منطق موجّهات.

خودکوااین این نتیجه راچنین به دست می‌آورد^{۱۹} (Quine, 1960, pp. 197-198)

این مفروضات را داریم: p یک جمله دلخواه صادق

y یک شیء دلخواه

$x=y$

F عبارت است از $P \& y=x$

G عبارت است از $y=x$

شرط C به این شکل در می‌آید.

$C' : (y)((p \& y = x) \equiv y = x \& (y)(y = x \equiv y = x)) \rightarrow \Box(y)((p \& y = x) \equiv y = x)$

و از این جمله و مفروضات قبلی به این نتیجه می‌رسیم که

$\Box(y)((p \& y = x) \equiv y = x)$

اگر y را به x تخصیص دهیم خواهیم داشت.

$\Box((p \& x = x) \equiv x = x)$

و در آخر به این نتیجه می‌رسیم که $\Box p$

پس، از هر جمله صادق می‌توان نتیجه گرفت که آن جمله ضروری است یعنی: $p \rightarrow \Box p$ و با توجه به این اصل که $p \rightarrow \Box p$ به این نتیجه می‌رسیم که $\Box p \equiv p$ و این یعنی \Box زاید است و در واقع تمایز میان موجّهات و منطق غیر موجّه از میان می‌رود. این نتیجه‌ای است که مطمئناً حامیان منطق موجّهات آن را نخواهند پذیرفت.

نقد های کوااین به منطق موجّه محمولات باعث شد تا منطق دانان زیادی درصدد پاسخگویی برآیند.

۴- پاسخ ها و راه حل ها

۱-۴- توسل به جهان معنایی

چرخ یکی از کسانی است که در مقاله‌ای درصدد رفع مشکلات مطرح شده به وسیله کوااین برآمده است. او ابهام ارجاعی متون موجّه را می‌پذیرد ولی می‌گوید این مانع نمی‌شود که ما بتوانیم جملات موجّه را مسور کنیم به شرط آنکه دامنه مامعنایی^{۲۰} باشد (به نقل از Follesdal, 2004, p. 203).^{۲۱}

کوااین در نامه‌ای خطاب به کارناپ (این نامه در «معنا و ضرورت» کارناپ چاپ شده) می‌گوید پذیرفتن

یک جهان معنایی و خارج کردن تمام ذوات خارجی از طیف ارزشهای متغیرها، راه مؤثری برای آستی دادن محصورات و موجهات است (به نقل از همان).^{۲۲}

کواپن فکر می‌کرد که اگر ما تنها اشیاء مفهومی را در عالم سخن خود داشته باشیم، هیچیک از آنها نمی‌توانند با شرایط مختلفی که منطقاً با هم معادل نباشند مشخص شوند.

ولی بعدها کواپن در مقاله‌ای که در پاسخ به خانم بارکن نوشته شده می‌گوید: در واقع اینکه منطق موجه محمولات تنها تاب مفاهیم را دارد و نه مجموعه‌ها یا افراد را یک اشتباه بوده است. او می‌گوید ارائه دلیل برای رد این نظریه ساده است دلیل او چنین است.

هر x (حتی یک مفهوم) اگر قابل مشخص کردن باشد می‌توان آن را به طرق مختلفی که رابطهٔ محتمل با هم دارند (رابطه ضروری ندارند) مشخص کرد. زیرا فرض کنید که x با شرط Qx به طور منحصر به فردی معین شده باشد در این صورت x به طور منحصر به فردی یا این شرط هم مشخص می‌شود $P \& Qx$.

P هر جمله صادق دلخواه (حتی نامرتبط با x) است که Qx مستلزم آن نیست. این دو نحوه مشخص کردن x ، ضرورتاً معادل نمی‌باشند (Quine, 1976, pp. 183-184).

پس این راه از نظر کواپن راه مؤثری نیست. البته اگر این راه مؤثر هم بود بهای سنگینی برای پذیرش موجهات بود چون در این صورت به قول خود کواپن در صورت بندی جملات ساده‌ای مثل «تعداد سیارات توانی از سه است» هم دچار مشکل می‌شدیم (ibid).

۲-۴ توجه به وصفهای خاص^{۲۳}

۱-۲-۴- اسمولیان

اسمولیان با توسل به تبیین راسل از وصفهای خاص سعی می‌کند تا اشکالات کواپن را پاسخ دهد (Smullyan, 1971). او می‌گوید اگر ما به تمایز میان اسامی خاص و وصفهای خاص توجه کافی داشته باشیم، هنگام جانشینی دو طرف این همانی دچار مشکلاتی که کواپن مطرح کرده نمی‌شویم. این مثال را قبلاً آوردیم که

① ضرورتاً ۹ بیشتر از ۷ است

② تعداد سیارات = ۹

اگر به جای ۹، تعداد سیارات را قرار دهیم خواهیم داشت:

③ ضرورتاً تعداد سیارات بیشتر از ۷ است.

جمله ③ جمله صادقی نیست.

اسمولیان می‌گوید: «تعداد سیارات» وصف خاص است و همانطور که راسل می‌گوید می‌توان آن را اینطور نشان داد.

$(\exists x) (x = y) \rightarrow$ اگر y تعداد سیارات باشد $(\exists x) (x \& y)$ تعداد سیارات است

طبق این تبیین از تعداد سیارات، اگر بخواهیم ③ را بیان کنیم می‌توانیم دامنه ضرورت را کوتاه یا بلند

اخذ کنیم در این صورت خواهیم داشت:

③ $(\exists x) (x & (y \rightarrow x = y))$ (تعداد سیارات است)

③ $(\exists x) (x > y) \& (x = y) \rightarrow y$ (تعداد سیارات باشد) $x \& (y)$ (تعداد سیارات است)

اسمولیان می‌گوید^{۳۰} کاذب است ولی کذب این قضیه مشکلی برای ما ایجاد نمی‌کند چون اصلاً از ① و ② نتیجه نشده و ③ که از ① و ② نتیجه شده صادق است.

ولی کواین می‌گوید در ③ یک سور، متغیری را پابند کرده که در یک متن موجه قرار گرفته $(x > y)$. راه حل اسمولیان در نظر کواین همان ذات گرایسی غیر قابل قبول است.

(Quine, 1963, p. 154)

۴-۲-۲- نقش وصفهای خاص در رابطه این همانی

خانم مارکوس می‌گوید: همه این‌همانی‌های صادق ضروری هستند (Marcus, 1971)

$(x)(y)(x = y \rightarrow \square(x = y))$

اما این همانی و جانشینی به نظر او دارای درجاتی است و تنها بالاترین درجه آن متصف به وصف ضرورت می‌باشد و این بالاترین درجه هنگامی حاصل می‌شود که دو طرف این همانی اسم خاص باشد. اما در مثال کواین آنچه داشتیم این بود.

تعداد سیارات = ۹ و $\square(7 < 9)$

در اینجا اگر دو طرف این همانی، اسم خاص بودند ما با یک این همانی واقعی روبرو بودیم در این صورت دو طرف این همانی قابل جایگزینی بودند و «تعداد سیارات $7 < 9$ » هم صادق بود. در اینجا مشکل از آنجا ناشی شده که یک طرف این همانی وصف خاص است و بنابراین، این همانی واقعی برقرار نیست بلکه رابطه ضعیف‌تر معادل بودن^{۲۴} برقرار است.

کواین در جواب می‌گوید: جانشینی که من مطرح کردم مطلق بود. من از اسامی یا وصف خاص استفاده نکردم بلکه از x و y که متغیر سورها هستند استفاده کردم و استفاده از متغیرها در بسیاری از موارد ما را از خطا باز می‌دارد (Quine, 1976, p. 181).

علاوه بر این می‌توان این همانی‌هایی نشان داد که با اینکه دو طرف آنها اسم خاص هستند ولی این همانی‌هایی ضروری نمی‌باشند. مثلاً ما یک روز هنگام غروب، ونوس را می‌بینیم و آن را با نام هسپروس^{۲۵} می‌نامیم و یک روز دیگر در سحرگاه، همان سیاره را دیده و آن را با نام خاص فسفروس^{۲۶} می‌نامیم، وقتی ما بالاخره کشف کنیم که یک جرم آسمانی را دوبار دیده‌ایم به این جمله حاکی از این همانی می‌رسیم که هسپروس = فسفروس ولی این یک این همانی ضروری نیست بلکه یک کشف تجربی است^{۲۷} (p.182).

۴-۳- قرائتی دیگر از سورها

خانم مارکوس عمل غیر عادی سورها در متون موجهه را قبول ندارد او می‌گوید که مسائل کواین از قرائت شینی^{۲۸} سورها نشأت می‌گیرد. کواین قضیه‌ای را که با سور وجودی مثال آورده بود چنین قرائت

می‌کند: «حداقل یک شیئی (x) وجود دارد به طوری که x ضرورتاً بیشتر از ۷ است» و سپس می‌پرسد این شیء چیست. ولی مارکوس قرائت جانشینی از سورها را پیشنهاد می‌کند و جمله مورد بحث را چنین قرائت می‌کند «برخی نمونه جانشینهای (x>۷) صادق هستند» و این صادق است چون «(۷>۹)» نمونه جانشین آن قضیه است (Marcus, 1993, pp. 16-18).

ولی کواين قرائت جانشینی سورها را نمی‌پذیرد. او می‌گوید سورها دربارهٔ شیء سخن می‌گویند ولی مطابق تفسیر جانشینی خانم مارکوس سورها دربارهٔ دربارهٔ دربارهٔ شیء سخن می‌گویند و این با درک عرفی از سورها ناسازگار است (Quine, 1976, p. 183).

۴-۴-کنار گذاشتن اصل جانشینی این همانها در متون موجه

هینیتکا^{۲۹} می‌گوید برای اینکه بتوانیم منطق موجه محمولات داشته باشیم باید در منطق موجهات از اصل جایگزینی دست برداریم (به نقل از Linsky, 1971, p7). به این ترتیب یکی از مقدماتی که کواين از آنها برای نشان دادن مشکلات منطق موجه محمولات استفاده می‌کرد کنار می‌رود. اما فولسدال می‌گوید اگر قرار باشد از اصل جایگزینی این همانها دست برداریم در واقع باید منطق محمولات را هم کنار بگذاریم چون مسورسازی و جانشینی دو طرف این همانی همراه هم هستند. او می‌گوید جمله‌ای مثل $(\exists x) \Box Fx$ به این معناست که یک شیء مثل a وجود دارد که نه تنها خاصیت F را در جهان واقعی دارد بلکه F در هر جهان ممکن در مورد آن صادق است اگر ما برای نشان دادن جهانهای ممکن از خطوط افقی استفاده کنیم می‌توانیم این مسأله را به این شکل نشان دهیم.

	Fa
	Fa
	Fa

جهان واقعی

حال اگر اصل جانشینی این همانها را نپذیریم توجه آن چنین خواهد بود که یک این همانی مثل $x=y$ ، ممکن است در جهان واقعی صادق باشد ولی در بعضی از جهانهای ممکن صادق نباشد (اگر $x=y$ در همه جهانهای ممکن صادق باشد، دو طرف آن در متون موجه قابل جانشینی خواهند بود) این به آن معناست که آنچه در این جهان به ازای X وجود دارد در برخی جهانهای ممکن (هیچ یا) چند ما به ازاء خواهد داشت یعنی



اگر مطابق شیء a در جهان واقعی، در یک جهان ممکن دو شیء a' و a'' وجود داشته باشد در این صورت $(\exists x) \Box Fx$ یا $(x) \Box Fx$ چه معنایی خواهد داشت؟ شخصی ممکن است a را انتخاب کند و

بگوید که F در هر جهان ممکن در مورد \exists صادق است ولی این سخن بی معناست چون ضمیر «آن» در اینجا تنها هنگامی معنا دارد که ما دربارهٔ یک شیء واحد سخن بگوئیم در حالی که اگر ضرورت این همانی را نپذیریم چنین چیزی نخواهیم داشت. پس اگر می‌خواهیم محصورات در متون موجه معنادار باشد باید هیچ این‌همانی نباشد که در جهان ما صادق ولی در جهان ممکن دیگری کاذب باشد به بیان دیگر همه جملات صادق حاکی از این‌همانی باید ضرورتاً صادق باشند و این یعنی جانشینی دو طرف این‌همانی همیشه قابل اعمال است (Follesdal, 1971, p. 58).

۴-۵- پاسخ پارسونز

ترنس پارسونز^{۳۰} در مقاله‌ای در سال ۱۹۶۹ مدعی شد می‌توان نظامهای منطق موجه معمولاتی داشت که ما را ملتزم به پذیرش ذات‌گرایی نکنند.

او در ابتدا معنای مورد نظر خود از ذات‌گرایی را مشخص می‌کند و می‌گوید دو نوع ذات‌گرایی وجود دارد ۱- اعتقاد به ذات فردی^{۳۱} ۲- اعتقاد به ذات نوعی.^{۳۲}

ذات‌گرایی اول می‌گوید برخی یا همه اشیاء، خصوصیتی دارند که هیچ شیئی دیگری نمی‌تواند دقیقاً آنها را داشته باشد ولی ذات نوعی تنها خصوصیتی است که برای دسته خاصی از اشیاء، ضروری است او می‌گوید بحث من دربارهٔ ذات نوعی است. مشکل صوری این نوع ذات‌گرایی را می‌توان چنین نشان داد: $(\exists x_1) \dots (\exists x_n) (F \& \sim G)$ ولی او این نوع ذات‌گرایی را چندان مشکل‌زا نمی‌داند آنچه را او ذات‌گرایی مسأله‌دار می‌داند این است که برخی از خواص یا صفاتی وجود داشته باشند که برای بعضی از اشیاء ذاتی باشند و همین صفات برای بقیه اشیاء عرضی بوده یا اصلاً وجود نداشته باشند. این نوع ذات‌گرایی را می‌توان چنین نشان داد: $(\exists x_1) \dots (\exists x_n) (F \& (\exists x_1) \dots (\exists x_n) \sim F)$ البته او برخی از نمونه‌های این شکل را هم بی‌مشکل می‌داند و سعی می‌کند تا فرمول دقیق‌تری برای صورتبندی ذات‌گرایی مشکل‌زا ارائه دهد ولی در بحث حاضر نیازی به ورود در این مباحث نیست. پارسونز می‌پرسد چه وقت یک نظام یا تئوری ما را ملتزم به ذات‌گرایی می‌کند؟

پاسخ‌های محتمل اینها هستند:

۱. هنگامی که برخی از نمونه‌های فرمول بالا، قضایایی از نظام باشند.
۲. هنگامی که افزودن گزاره‌های غیر موجه روشن که اختلافی در پذیرش آنها وجود ندارد، چنان جملاتی را نتیجه دهند.
۳. اینکه تئوری یا نظام ما اجازه صورتبندی چنین جملات ذات‌گرایانه‌ای را بدهد. منطق معمولات موجه به کدامیک از معانی بالا ذات‌گرایانه است؟ پارسونز نشان می‌دهد که می‌توان برای نظامهایی که کریبکی ارائه کرده مدلهای ماکزیمالی نشان داد که با استفاده از آنها ملتزم به ذات‌گرایی به معنای اول و دوم نشویم. مدل ماکزیمال به بیان غیر صوری و غیر فنی^{۳۳} مدلی است که در آن برای هر شیء x در w و برای

هر محمول P_1 جهانی وجود دارد که در آن جهان x وجود دارد و حمل P_1 بر آن صادق است و جهانی وجود دارد که x در آن وجود دارد ولی حمل P_1 بر آن کاذب است (در مورد محمول نشانه‌های چند موضعی هم باید شرایطی شبیه همین تکرار شود). روشن است که در چنین مدل‌هایی، هیچ جمله ذات‌گرایانه‌ای در هیچ جهانی صادق نیست و به طور اولی هیچ جمله ذات‌گرایانه‌ای نمی‌تواند قضیه‌ای از نظام باشد. پس نظام ما به معنای اول ذات‌گرایانه نیست و البته پارسونز از همین جا به این نتیجه می‌رسد که این نظام به معنای دوم هم ذات‌گرایانه نیست چون هیچ مجموعه‌ای از جملات غیرموجه نظام همراه با قضایای نظام، یک جمله ذات‌گرایانه را نتیجه نمی‌دهد.

اما از نظر پارسونز این نظام به معنای سوم، ذات‌گرایانه است چون این منطق به راحتی اجازه صورتبندی فرمولهای ذات‌گرایانه را می‌دهد. ولی ذات‌گرایانه بودن یک نظام به این معنا، مسأله نگران‌کننده‌ای نیست چون منطق‌دانی که به ذات‌گرایی باور ندارد به راحتی می‌تواند این جملات را در همه جهانهای ممکن، کاذب قرار دهد.^{۲۴} پس در حالی که این نظام، جملات ذات‌گرایانه را با معنا می‌داند ولی ما را ملتزم به پذیرش صدق آنها نمی‌کند یعنی می‌توان از نظامهای منطق محمولات موجه استفاده کرد بدون آنکه ذات‌گرا بود.

پلانتینگا معتقد است که راه حل پارسونز کارساز نیست (Plantinga, 1974, pp. 243–247). او می‌گوید در بکارگیری منطق موجهات ما ناچاریم چنین جملاتی داشته باشیم «عدد ۹ در واقع مرکب است و علاوه بر این تحت هیچ شرایطی نمی‌تواند اول باشد» ادعای کواپن این نیست که چنین جمله‌ای واضح و روشن ولی کاذب است بلکه او می‌گوید که خللی در معنای جملات این چنینی وجود دارد.

پلانتینگا قبل از این بحث توضیح داده که پذیرش سمانتیک محض^{۲۵}، پذیرش هیچ نظریه فلسفی نیست ... سمانتیک محض به ما معنایی برای □ نمی‌دهد ... بلکه فقط «معتبر بودن» یک فرمول را برای نظام تعریف می‌کند. پلانتینگا بین سمانتیک محض و سمانتیک کاربردی^{۲۶} تفاوت قائل می‌شود. (p. 126) و اینک با استفاده از این تمایز می‌گوید به نظر می‌رسد راه حل پارسونز اگر هم جواب بدهد در سمانتیک محض که هیچ تعبیری از فرمولها و عملگرها نمی‌شود حل مسأله می‌کند ولی مسأله‌ای که کواپن مطرح می‌کند در مورد سمانتیک کاربردی است.

خود پارسونز در مقاله‌اش می‌گوید باید وقتی این منطق موجهات به کار گرفته می‌شود هم مسأله ذات‌گرایی در مورد آن بررسی شود. او سعی می‌کند در این سمانتیک کاربردی با استفاده از مثالهای خود کواپن نشان دهد که ذات‌گرایی در این سطح هم می‌تواند کنار گذاشته شود اما پلانتینگا ادعای پارسونز را نمی‌پذیرد او می‌گوید مسأله کواپن این بود که جمله نسبتاً بی مسأله زیر که بیانگر وجه قضیه است.

① $\exists x$ بزرگتر از ۷ است □

جمله زیر را نتیجه می‌دهد

② $(\exists x) \square$ (بزرگتر از ۷ است □)

که ما را ملتزم به ذات‌گرایی می‌کند. پارسونز می‌گوید در این مورد ما ② را به دو طریق می‌توانیم

صورتبندی کنیم.

$$\textcircled{2} (x > y) \& y \text{ هفت است} \& x \text{ نه است} (\exists x)(\exists y)$$

$$\textcircled{2}^{\text{۳۷}} (x > y) \& \exists (x \& y \text{ هفت است} \& x \text{ نه است}) (\exists x)(\exists y)$$

جمله اول می‌گوید در هر جهان ممکن x و y ای هستند که x نه و y ، y است و x بزرگتر از y است ولی جمله دوم می‌گوید دو شیء x و y در این جهان وجود دارند که x ، نه و y ، هفت است و در هر جهان ممکن x بزرگتر از y است. پذیرش این جمله ما را ملتزم به ذات‌گرایی می‌کند ولی جمله اول چنین التزامی در پی ندارد. از نظر پارسونز جمله دوم کاذب است. پلاتینگا می‌پرسد این جمله در چه صورتی کاذب خواهد بود؟ در صورتی که ما فرض کنیم جهان ممکن وجود دارد که در آن جهان، چیزی که در جهان حاضر ۹ است در آن جهان یا ۹ نیست یا بزرگتر از ۷ نیست مثلاً این شیء که در این جهان ۹ است در جهان ممکن دیگری مثلاً ۱۷ است (در غیر اینصورت، ۱۷ نبودن برای آن ذاتی است) در این صورت دوباره گرفتار ذات‌گرایی می‌شویم. حتی باید فرض کنیم که جهانی وجود دارد که این شیء در آن اصلاً عدد نیست مثلاً دوچرخه است و گرنه عدد بودن و دوچرخه نبودن برای آن ذاتی است. تنها با پذیرش این فرضهای عجیب و غریب است که راه حل پارسونز ما را از التزام به ذات‌گرایی رها می‌کند و پذیرش این فرضها بهای سنگینی است. که به راحتی قابل پرداخت نیست.

۶-۴- پذیرش ذات‌گرایی

کسانی که ذات‌گرایی را می‌پذیرند، در استفاده از منطق موجبات با مشکلات مطروحه کواین روبرو نیستند. دیدیم که پلاتینگا نشان داد حتی راه حل پارسونز هم در استفاده و تعابیر معمول از منطق موجبات کارساز نیست. پلاتینگا چون ذات‌گرایی را می‌پذیرد از این موضع با مشکلات مطرح شده برخورد کرده است. ولی حتی کسانی که نخواسته‌اند از موضع ذات‌گرایانه یا مسأله برخورد کنند گاهی خود را مجبور به پذیرش مطالبی دیده‌اند که ظاهراً مستلزم ذات‌گرایی است. مثلاً موضع فولسدال را که مقالات متعددی در باب کواین و خصوصاً مبحث موجبات او دارد، می‌توان در این دسته قرار داد.

فولسدال می‌گوید: اگر مرجع اسامی خاص در جهان‌های ممکن تفاوت کند مشکلاتی برای ما ایجاد می‌کند مثل مشکلاتی که کواین آنها را مطرح کرده است. او معتقد است برای اینکه از مشکلاتی که بر سر راه جانشینی دو طرف این‌همانی وجود دارد رهایی یابیم باید اسامی را در زبان حفظ کنیم که در همه جهان‌های ممکن مرجعی ثابت داشته باشند (به نقل از Linsky, 1971, p. 8).^{۳۸}

فولسدال در مورد اسامی خاص معتقد است برخی از این اسامی، اسامی مفرد اصیل^{۳۹} هستند (تقریباً شبیه دال محض^{۴۰} نزد کرییکی). او در مورد اسامی اصیل می‌گوید اگر ما کمی درباره نحوه تصور خود از جهان و اشیاء موجود در آن تأمل کنیم چنین الفاظی را در زبان می‌بینیم و درمی‌یابیم که آنها نقش مهمی در زبان ایفا می‌کنند.

او می‌گوید همه فلاسفه از هوسرل تا کواین، جهان را متشکل از اشیاء^{۴۱} می‌دانسته‌اند. این اشیاء سه

ویژگی دارند که برای ارجاع مهم است.

۱. اشیاء خواص متعدد و نسبتهای متنوعی با هم دارند و ما می‌دانیم که به بسیاری از این خواص و نسبتها هم آگاهی نداریم و باید در مورد آنها تحقیق کنیم.

۲. اشیاء (به جز اشیاء ریاضی) تغییر می‌کنند، یک شیء، زمانی خاصیتی را دارد و بعد آن را از دست می‌دهد ولی این همان شیء است. به جز تغییرات بالفعل ما می‌پذیریم که تغییراتی هم در مورد آنها ممکن است.

۳. خطاپذیری، گاهی باورهای غلطی در مورد اشیاء داریم و در پی تصحیح آنها برمی‌آیم ولی باورهای ما، غلط یا درست، نه مورد اشیاء مورد بحث است نه در مورد هر شیئی که اتفاقاً به بهترین نحو با باورهای ما همخوانی دارد.

با این فرض که اشیاء چنین ویژگیهایی دارند انتظار داریم که این ویژگیها در زبان هم منعکس شود. بنابراین انتظار داریم که در زبان مقوله‌ای داشته باشیم که برای اشاره به این اشیاء باشد و در ضمن همه تغییرات مورد بحث باز هم به آنها اشاره کند و این الفاظ همان اسامی مفرد اصیل هستند (Follesdal, 1986, p. 107).

کواپن در پاسخ به فولسدال می‌گوید: نظریه ارجاع او بذیل جالبی برای ذات‌گرایی یا نحوه نگرش به ذات‌گرایی است که با موجهات یا مسورسازی موجهات سازگاری دارد پس در واقع سخنان او هم نوعی دیگری از پذیرش ذات‌گرایی است (Quine, 1986, p. 114).

گویا برای استفاده از جهان‌های ممکن و مشخص کردن آنها و برای استفاده از منطق موجهات چاره‌ای جز پذیرش گونه‌ای از ذات‌گرایی نیست و تشخیص کواپن در این مورد به خطا نرفته است.

در پایان فهرستی از آثار کواپن که در ارتباط با موضوع مورد بحث ما هستند ارائه می‌کنم. چون اولاً در فهرست منابع مشخصات برخی از آنها وجود ندارد و ثانیاً مقالاتی که مورد استفاده من بوده‌اند عموماً از مجموعه مقالاتی هستند که از آثار مختلف کواپن جمع‌آوری شده‌اند. بنابراین تاریخ انتشار این منابع نشان دهنده زمان واقعی نگارش آنها نمی‌باشند. بنابراین فهرستی از این آثار به ترتیب زمان انتشار آنها و احیاناً توضیح کوتاهی در مورد آنها مفید خواهد بود.

1. (1941) "Whitehead and the Rise of Modern Logic" In schilpp, P.A. *Philosophy of A.N. Whitehead*, pp. 125-163. Lasalle: open court, [reprinted in W.V. Quine's *Selected Logic Papers*]
2. (1943) "Notes on Existence and Necessity" in *Journal of Philosophy* (March 4, 1943), 40 (5). PP.113- 127.

[Partially reprinted in From a logical point of view]

در نامه ای به کارناپ در جواب کسانی که برای رفع اشکالات او به دامنه معنایی متوسل شده‌اند مطالبی نگاشته که این نامه در کتاب زیر از کارناپ چاپ شده است:

3. Carnap, Rodolf. (1947) *Meaning and Necessity*. Chicago: University of Chicago Press.
4. (1947) "The Problem of Interpreting Modal Logic". In *Journal of Symbolic Logic*, 12 (2). pp. 43- 48.

- [partially reprinted in From a Logical Point of View]
5. (1953) "Reference and Modality" printed in *From a Logical point of View*. [reprinted in Linsky, Leonard(ed). (1971) *Reference and Modality*. Oxford University Press]
 - این مقاله تلفیقی از مقالات ۲ و ۴ است که مطالب جدیدی هم به آن اضافه شده.
 6. (1953) "Three Grades of Modal Involvement" in Proc. XI *International Congress of philosophy*. 14: pp. 65 – 81.
[reprinted in *The ways of Paradox*]
 7. (1960) *Word and Object*. Massachusetts: The M. I. T press.
 8. (1961) *From a Logical Point of View*
درویرایش دوم برخی از نظرات پیشین خود را اصلاح یا تکمیل کرده است.
 9. (1961) "Reply to Professor Marcus" in *Synthese*, 13(4). pp. 323 – 330.
"Comments on Ruth Barcan Marcus' *Modalities and Intentional Languages*", in the same Issue, pp.303 – 322
[reprinted in *The ways of paradox*]
 10. (1977) "Intensions Revisited" in French, A, Uehling, Jr, Wettstein(eds). *Midwest Studies in philosophy Volume II: Studies in the philosophy of Language*. pp. 5 -11. University of Minnesota
[reprinted in Quin's *Theories and Things*]

پی‌نوشت‌ها

- 1 Formalization
- 2 P materially implies Q
- 3 Material implication
- 4 use
- 5 mention
- 6 Strict implication
- 7 disposition
- 8 intelligent

⁹ این مقاله در Quine, 1976 چاپ شده

- 10 de dicto
- 11 de re

¹² البته کواین تمایز تحلیلی/ترکیبی را یکی از دو حکم جزئی تجربه‌گرایان می‌داند و این تمایز را نمی‌پذیرد (کواین، ۱۳۷۴، صص ۲۷۷ – ۲۵۱) ولی در این بحث او از تحلیلی به معنای صدق منطقی استفاده می‌کند که در مقابل معنای موسع تحلیلی، قابل پذیرش تر است.

- 13 Pure referentially

- 14 مثال خود کواين، cat در cattle است (Quine, 1963, p140)
- 15 Referentially opaque
- 16 Review of Metaphysics در سال ۱۹۴۸ On What There Is اين مقاله نخستين بار در کتاب از دید گاهی منطقی صفحات ۲۱ تا ۳۸ چاپ شده و پس از آن دوباره در کتاب از دید گاهی منطقی (From a Logical Point of View) صفحات ۱ تا ۱۹ به چاپ رسیده است.
- 17 البته باید توجه داشت که ④ با این جمله اشتباه نشود که $(x > y) \rightarrow (\exists x)$. اختلاف اینها را می توان با یک مثال نشان داد. در یک بازی که مساوی شدن در آن وجود ندارد ضروری است که یکی از بازیکنان برنده خواهد شد ($\exists x$) ولی هیچ بازیکنی وجود ندارد که در مورد او بتوان گفت ضرورتاً او برنده خواهد شد (x برنده می شود) $(\exists x)$.
- 18 کواين در نوشته های ديگر خود بر عليه ذات گرايي موضع می گیرد او در جایی می گوید که پذیرش ذات باوری به تناقض می انجامد مثلاً اگر بگوئیم ریاضی دانها ضرورتاً عاقل هستند ولی ضرورتاً دو پا ندارند و دوچرخه سوارها ضرورتاً دو پا دارند ولی ضرورتاً عاقل نیستند در مورد فردی که ریاضی دان و دوچرخه سوار است چه می توان گفت؟ از این مقدمات به این نتیجه می رسم که او ضرورتاً عاقل است و ضرورتاً عاقل نیست و ... (Quine, 1960, p199)
- برای شکل صوری این نتیجه گیری مراجعه کنید به « نبوی، ۱۳۸۳، ص ۱۸۸ »
- پلانتینگا در این مورد در دفاع از ذات گرایسی به کواين پاسخ داده است. مراجعه کنید به (Plantinga, 1974, p24)
- 19 البته تقریر کواين با تقریری که در اینجا بیان کردیم کمی متفاوت است. تقریر فعلی برگرفته از خانم هاگ است (هاگ، ۱۳۸۲، ص ۲۷۰)
- 20 intentional
- 21 مشخصات اصلی مقاله چرچ چنین است
- Church, A, (1943). "Review of Quine" *Journal of symbolic Logic*, 8:45-7
- 22 مشخصات اصل منبع چنین است.
- Carnap, Rudolf, (1956), *Meaning and Necessity*, Chicago Illinois: the university of Chicago press
- 23 Definite description
- 24 equivalence
- 25 Hesperus
- 26 Phosphorus
- 27 باید توجه داشت که ضرورت و امکان، اصطلاحات مربوط به حوزه وجودشناسی هستند در حالی که پیشینی و پسینی اصطلاحات مربوط به معرفت شناسی می باشند. کواين در اینجا برای نفی ضروری بودن این همانی مورد نظر، نشان می دهد که این گزاره، پسینی است نه پیشینی گویا او ضروری و پیشینی را هم مصداق

می‌داند. اما تساوی مصداقی این دو، مورد تردید برخی از فیلسوفان است برای اطلاع بیشتر رجوع کنید به سعیدی‌مهر، ۱۳۸۰

28 Objectual

29 Jaako Hintikka

30 Terence Parsons

31 Individual essence

32 General essence

33 خود پارسونز بیان فنی و صوری مطلب را در ضمیمه A مقاله آورده. بیان غیر صوری که در اینجا استفاده شده از پلاتینگا است (Plantinga, 1974, P244)

34 البته او برای چنین منطق دانی یک راه ساده و یک راه دشوار پیشنهاد می‌کند که نشان دهد طرق مختلفی وجود دارد که با استفاده از آنها می‌توان زیر بار ذات‌گرایی نرفت (p 85)

35 Pure semantics

36 Applied semantics

37 جمله 2 در مقاله پارسونز با آنچه پلاتینگا نقل کرده متفاوت است پلاتینگا جمله را به این صورت آورده است.

$(\exists x)(\exists y) \square (x & y > x)$ ، نه است

38 مشخصات اصل منبع سخن فولسدال چنین است

Davdson & Hintikka, (editors), (1969). *Words and objections: Essays on work of W. V. Quine*. Dordrecht – Holland: D. Reidel, P 341

39 Genuine singular terms

40 Rigid Designator البته این دو تفاوت‌هایی دارند خود فولسدال در مورد تفاوت نظرش با کرییکی و همچنین فرقه در مورد مرجع اسامی خاص توضیح داده (Follesdal, 1986, P. 109)

41 Objects

فهرست منابع

منابع فارسی

سعیدی مهر، محمد. (۱۳۸۱). «رابطه گزاره‌های پیشینی و ضروری». *فصلنامه تدیسه زینبی*، (دوره دوم، شماره ۳)، ۱۹-۴۴.

کواپن، ویلرِد وِن اَرْمَن. (۱۳۷۴). «درباره آنچه هست». مترجم منوچهر بدیسی. *رغنون* (سال دوم شماره ۷ و ۸)، ۲۳۹-۲۳۱.

نبوی، لطف‌الله. (۱۳۸۳). *مبانی منطق موجهات*. تهران: مرکز نشر آثار علمی دانشگاه تربیت مدرس.

هاک، سوزان. (۱۳۸۲). *فلسفه منطق*. مترجم سید محمد علی حجتی. تهران: طه.

منابع انگليسي

- Follesdal, Dagfinn. (1971). "Quantification in to causal Contexts". In *Linsky* (ed). pp: 52-62
- (1986). "Essentialism and Reference". In Hahn, L.E and schillp, P.A(eds). *The Philosophy of W.V. Quine*. pp:97-113 open cort.
- (2004). "Quine on Modality". In Gibson,R(ed). *The Cambridge Companion to Quine*. pp:200 -213. Cambridge: Cambridge university press.
- Linky, Leonard. (1971). *Reference and Modality*. Oxford: Oxford University Press
- Marcus, Ruth Barcan. (1971). "Extensionality". in *Linsky* (ed). Pp:44-51.
- (1993). "Modalities and Intentional Languages" in *Modalities*.pp:3- 38. New York: Oxford university press.
- (1993). "A Backward Look at Quin's Animadversions on Modalities". In *Modalities*. pp: 215-232. NewYork: Oxford university press.
- Parsons, Terence. (1971). "Essentialism and Quantified Modal Logic". *Linsky* (ed).pp:73 – 88.
- Plantinga, Alvin.(1974). *The Nature of Necessity*. Oxford: Oxford at the clarendon press.
- Quine, Willard Van Orman. (1960). *Word and Object*. Massachusetts: the M.I.T press.
- (1963). "Reference and Modality". in *From a Logical Point of View*. pp:139 – 159. Harper & Row, Publishers.
- (1976). "Necessary Truth". In *The ways of Paradox and Other Essays*. PP: 68 – 76. Harvard University press.
- (1976). "Three Grades of Modal Involvement" in *The ways of paradox and other Essays*. pp.158 – 176. Harvard University press.
- (1976). "Reply to Professor Marcus". in *The ways of Paradox and other Essays*. pp: 177 – 184. Harvard University Press.
- (1986). "Reply to Dagfinn Follesdal" in Hahn. L,e and schillp.P.A. *The Philosophy of W.V.Quine*. pp: 114- 115. open cort.
- Smullyan, Arthur. (1971). "Modality and Description" in *Linsky* (ed).PP: 35- 43



پروفیسر شگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرنٹل جامع علوم انسانی